

رسالة صبي إلى
١١١

B. L. Ms.

No. III



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حد و سپاس بادشاهی که مرغ دلهای مخلصان
میداد و محبت است و شکر قیاس به منشای
که طبع زبان شاگردان پرورده شکر لطف
و رحمت است و در دنیا معدود و تحفه عایا
ناعدود بر صاحب خطاب لولان و باعث
انحراف لایزال رسالت پناهی که براق رختش
چشم زدن از زمین با آسمان رسید و شهادت
رسالتش از زبان او مشایخ شنید و بر وی

باشند و قاضی دین و دین که مخصوص ملک است و شرف
 و منصبی که بکند باز و بگوید است و قضاای باز
 و بگوید از قطع رسید و بگوید جان و است و بر آن معصوم
 و عظام که او که در میان جلال و جلوه و با حقانی که از آن
 اند و این سال را است مختصر در میان انواع حیوان
 و ادب و حیوان و بیج و کیفیت آن که در حجاب اشاره العلیه
 اعلی حضرت شاه دین پناه ملک خلیل الله پادشاه فرید
 و همیشه با قیام و خوار و این نامدان تاج بخش سلطنت
 کرد و آن اقتدار و شرفی که وقت سزا افتاد و کثرت
 ز آسمان بر زمین سیم و دین فرود ریزند و بحال بخیر او
 بفرقه عالمان و بجای قطره باران که در زمینند و سما
 و آشیان کنند بجای که که در عقاب رود بال
 پر و بپایند ماه آسمان هدایت و ولایت خورشید
 سپهر سلطنت و خلافت چرخ افروز خاندان و بیست
 مروج منهب احق ائمه اثنا عشری و می رسم جدید

کوی که نیست بیست و چهار

سید المرسلین و خلف صدق ابیه امیر المؤمنین
 السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن
 الخاقان بن الخاقان شاکم کاس بهادر خان خلد الله
 ملکه و صلواته و افاض علیه العالمین بر و هدیه
 و احسانه بندگان درگاه فیض الله تالیف آن لایزال
 امید که مقبول قبول پادشاهی و منظور نظر
 کیمیا اثر شاهی گردد و این رساله مرتب بر سر
 و خاتمه ایست بلسا و لیس در بیان انواع حیوانات
 بری و بحر است و بیان آنکه کدام حلال و کدام حرام
 و در آن شش فصل است **فصل اول** در بیان
 حیوانات بری است غیر طائری است **فصل دوم** در
 بیان حیوانات وحشی غیر طائری است **فصل سوم** در
 در بیان انواع طیور بری و بحر است **فصل چهارم** در
 بیان حیواناتی که در اصل شرع حلال اند و بسبب
 عارضی از عوارض حرام میشوند **فصل پنجم** در

در بیان حیوانات محرر غیر طائری
 ضاححان

در بیان مشوغات و احوالی که بان متعلق است
باب اول در بیان صید و احوالی که
بان متعلق است و آن مشتمل بر مقدمه و محاضرات
است مقدمه در بیان آنکه مراد بصید در جماعت
و بیان آنکه صید کردن بهر آنی که باشد جائز است
فصل اول در بیان شرائط طاعت صیدی که سزا
است بکشته باشد فصل دوم در بیان شرائط طاعت
صیدی که بالحق حیوان و دین و شمشیر و غیره کشته
شود فصل سیم در بیان صید و تکیه و اهلیت
فصل چهارم در بیان اسباب قتل صید است
باب دوم در بیان کیفیت صید و حیوانات
که رام باشند و بیان احوال صید که بایشان متعلق است
و آن مشتمل بر مقدمه و سه فصل است مقدمه در
بیان تقسیم حیوانات رام و غیر رام است و بیان آنکه
مراد از حیوان رام و غیر رام چیست فصل اول

در بیان کیفیت ذبح و غیر حیوانات راست فصل
در بیان آنکه مسائلی که بدین نوع و غیر خلقت
فصل بیوم در بیان آنکه از آن حیله که مانند
کی سفند و کار باشد حرام و حلال و مکروه
غیر مکروه چیست خاتمه در بیان آنکه جمیع حیوانات
حرام و حلال و مکروه و غیر در حالت انظار
مضطر مباح میشوند باینست بجز آنچه در کتاب
تفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
باب اول در بیان انواع حیوانات
و حریت و بیان آنکه کدام حلال و کدام حرام است
و در آن بخش فصل اول در بیان
انواع حیوانات انسانی بری غیر طائراست و
پیش از شروع در مقصود میگویم که حیوانات
مقسم میشوند بری و بری و حیوانات بری
مقسم میشوند باین و بخشی و حیوانات

بری بالتمام وحشی اند و هر یک ازین سه قسم یا
طائر اند یا غیر طائر و مقصود درین فصل بیان
احوال حیوانات بری است غیر طائرات و آن
کو سفینه و بزرگ و کوه میش و شتر و اسب و
استر و غرات و این همه حلال است لیکن اسب
و غرات مکروه و جمیع طوایر ماریض و آن الله
عزالی علیهم بر آنند که کراهیت استر و غرات کراهیت
اسب و شتر است و بدانکه کراهیت استر از کراهیت
غرات است از خلاف کردند بعضی گفتند که کراهت
استر بیشتر است از کراهیت غرات و دلیل این بعضی آنکه
استر جمع کرده است بیان کراهیت سگ و خوک و اینها
آن از غیر جنس خود متولد شده است و بعضی بگو
گفتند که کراهیت استر کمتر است از کراهیت غرات
و دلیل این بعضی آنکه استر در شکل و تن با سگ
شبهه تر است از غرات و کراهیت اسب با جمیع کراهت

پس اگر ایت است نزد کت
باشد ایت است نزد

انکه ایت است نزد کت
باشد ایت است نزد
و حق آنست که این حق برای کت است و نیز برای
نزد برای منع و تحریم پس آنکه از اهل ایت
علیهم السلام روایات متکثره مخصوصه در بیان
حلیت ایشان و از دست دادن اجل حیوانات است
غیر طائر سگ و گربه است و آن هر دو حرام اند
لیکن سگ نجس و گربه پاکست و از فروع این
عنت سه مسئله ذکر میکنم مسئله اول
اگر کسی سفندی بر سگی بمالد یا بکسری حیوانی
متولد شود پس اگر آن متولد بصورت حیوانی
مأكول اللحم باشد همچو کوفته یا آهواک
و حلال باشد و اگر بصورت حیوانی جمول الحاله
باشد آن نیز پاک و حلال باشد اگر کرم که حاصل
از حیوان پاک است چنانچه در بعضی از کتب

فقی

فقهی مذکور است و اگر گوئیم که اصل در اشیا
 عدم اباح است چنانچه از سخن بعضی دیگر فهم
 میشود آن پاک و حرام بود و اگر بصورت متوالی
 پاک و غیره ماکول الحکم باشد همچو کرک و دوازه
 آن نیز پاک و حرام است بسبب آنکه احکام شرعی
 اطلاق احرام است چنانچه در پیاری از کتب
 فقهی مذکور است **مسئله دوم** اگر سگی سگوفند
 بجهاد و حیوانی متولد شود پس اگر حیوانی متوالی
 بصورت حیوان ماکول الحکم باشد همچو کوفند
 یا آهن پاک و حرام بود و اگر بصورت سگی
 یا خوک باشد آن نجس و حرام بود و اگر بصورت
 حیوانی پاک و غیره ماکول الحکم باشد همچو کرک و دوازه
 آن پاک و حرام بود و اگر بصورت حیوانی مجهول
 امکان باشد در محلی از معاندت **مسئله نهم** اگر سگی
 را بختی است سگ مذکور پاک بود و سخن در حاکم

و حرام بود اگر بصورت
 سگ یا خوک باشد آن نجس

آن بوی است که در منزل اول مذکور شد
 مسئل سیوم اگر کسی بزغی و بیاید
 متولد شود از بطن بعضی بین فهم میشود که آن
 متولد در جمیع احوال و هر صوبی که باشد
 نجس و حرام بود و در نجاست است بسبب آنکه آن
 متولد که بصورت کوسفندی یا آهوق باشد
 نظریات که احکام شرعی تابع اطلاق است مثلاً
 که آن پاک و حلال بود مگر آنکه کویم ضعیف
 بر نجاست و عورت متولد از شک و غوک سلفاً
 وارد شد است فصل دوم در بیان حیوانات
 بزی و غیر طائر است که آن آهو و خرگوش
 و کوسفندی و کویم و کویم و کویم
 و اینها همه پاک و حلال اند و شیر و بیرون
 و کویم و کویم و کویم و کویم و کویم
 و کویم و کویم و کویم و کویم و کویم

پاك و مرام اند و از صنف این حیوانات خولک
 و آن جنس خواهر بود و جمیع خشرات و آنچه در حکم
 اینها باشد مثل مار و مور و عقرب و جمل و پشه
 و مگس و دغ و سوسمار و موش و خاریشت و ضفاد
 و سرپای و لاک پشت و مانند اینها همه پاك و مرامند
 فصل سیوم در بیان حیوانات بوی
 نه از جنس ماهی باشد پاك و مرام بود و اگر چه مثل
 و نظیر آن در خشکی می باشد حلال بود مثل کبک
 بایت و حلال است و هر چه از جنس ماهیست
 اگر فلس ندارد آن نیز حرام بود و اگر فلس دارد حلال
 بود خواه آن فلس کم باشد خواه بسیار خواه زایل
 همچو گفت که در اقل حال فلس دارد بعد از آن
 میشود و تفصیل احوال ماهی هر باب میدهد مذکور
 خواهد شد ان شاء الله تعالی فصل چهارم
 در بیان طیور و بی بیوت و آن مایگان و غیره

و غایب از این صنف
 ماهی و کبک و مگس

۴۵۹

و کبوتر و دراج و تدر و کلنگ و قان و شتر مرغ و
بط و مرغ آبی است و اینها همه حلال و غیره و کبوتر
فاخته و هدهد و جباری و قنبر و مصر و شتر
حلال و مکره اند و محل است از طيور مرجه او را
عجلوی میگویند که باشد خوابان منکر چلنوری
دیگر را تواند مرغ کرد و میگویند از مرغ و طاها و
و عقاب و اخوای مرغ نتواند کرد و میگویند که
و غیلوان و مانتان و طاووس و طوطی و چغدر
و شیر و حل میزند در میسوی و دیلیات آمده
و این در میسوی قدر الله شریف میسوی است که در معات
و در معات است که کلاغ اختلاف واقع است
و کبوتر آمار خوان الله تعالی عنهم اجمعین
گفتند که کلاغ پسته سیاه بزرگ که در کو
کبوتر اینها بسکن میسازند و در این میسوی اند و این
و این قول مشهور و معروف است و کبوتری از ایشان

کتابخانه

نیز بجهت ذلغ که متعارف بایست مسخ دارد و در
صورتی که ذلغ است که زیادت کردندی نشیند و
کلاغ سیاه کوچکی که رنگ سیاه او بنات
خاکستر است حکم کردند بجهت و احوط آنست
حضور آن درین زمان که از خوردن هیچ اقسام
کلاغ اجتناب کند و بیاید آنست که هر چند
که فیضی و تصریحی بر تعلیل یا تحریم آن نباشد اگر بآل
زندان بیشتر انبال زدن باشند آن حرام بود و اگر
کمتر یا مساوی باشد حلال بود و همچنین بیاید
دانست که هر مرغی که در دانی یا سبزه دانی یا
آنکشتی در پس پای نهاده آن حرام بود و مرغی که در
ازنها دارد حلال بود و فصل پنجم در بیان
حیواناتی که در اصل شرع حلال اند و بسبب عایش
از عوایض حرام میشوند اقل حیوان حلال است
و آن عبارتست که اعتدال محض خواست آدمی که در

باشد مدتی که در آن مدت جلال پس از آن غذا
 بخاست آدمی و غیر آدمی کند یا اغتذای بعضی نجاست
 آدمی که از مدت جلال کرده باشند آن مکروه باشد
 نه مکروه و اکثر اصحاب ما را منوال الله تعالی عنهم
 قدیر و تعیین مدت جلال نکردند و صاحب مسقیم
 رحمة الله علیه گفته که مدت جلال عبارت از
 زمانه است که آن غذا نجس خورد و عضوی از
 اعضاء آن حیوان گردد و بعضی از محققان
 قدیر و تعیین آن یک شبانه روز کردند و از سخن
 قریب بواقع است چنانکه در رضاع عمر و دیگر
 آنکه اقل آن است که یک شبانه روز است پس
 جلال نیز یک شبانه روز است و چون آن سخن معلوم
 شد بدانکه حیوان جلال ما دام که استبراء نکند
 باطل بود و استبراء عبارت از آنست که حیوان
 جلال از خوردن نجاست آدمی و الکلیه منع کنند

که حکم جلا از غفلت شود
یا اعتقاد از زمان

و غرضی که با او دهند آنقدری که از زمان که شایع
آنرا در بعضی احوالات همان کرده است و آن که
ناقصه چهل روزه بود در شهر اقبال و در ماه کار
بیست روزه بود و بعضی گفتند که استبرأ آن
جمله روزه بود همچو استبرأ ناقصه و شیخ ابو القاسم
قدس الله روحه الفریض در شرائع گفته که قول
اقول ظهر است و در کوی سفینه ده روزه بود
و بعضی گفتند که هفت روزه بود از قول شهر
و در ربط و مانند آن پنج روزه بود و در مرغ خلکی سه
روز و در ماهی کشیده روزه بود و در غیر اینچه
مذکور شد مدت ایام استبرأ از جنب شرع
قدین نشده است و مدت استبرأ او آنقدری که
از زمان بود که حکم جلا از غفلت شود و او را در
عرف مراد خوانند و در حوائج نیست که شری
یا خوف یا سکن خورده باشد آنقدری که بسبب

آن شیر گوشت او بدوید و هر حیوانی که موصوف
 باین صفت باشد گوشت او و گوشت نسل او
 و و غیر او حرام بود و اگر حیوانی یکبار با شتر گوشت
 خورده باشد شتر را حرام است لیکن گوشت او بسبب
 آن نر و بدو حرام نبود اما مکروه باشد و سبب است
 درین هنگام استبراء آن بهفت روز در از شیر
 خور و خورد غیر از این بخورد او حرام است و اگر علف خور
 بود علف بخورد حرام نیست و اگر حیوانی حلال را
 بخورد گوشت او حرام نشود لیکن او باید شستن
 و آنکه موصوف در شتر است از جگر و دل
 و غیر آن حرام بود نیز اگر حمل آید و از حوان او
 تمام و این در هر نوع از الله تعالی عز و جلال
 کرامت آن کرده است و باید دانست که این حکم
 وقتی است که آن حیوان را بعد از خوردن خمر
 تا صلیب کشند اما اگر بعد از خوردن خمر آنقدر

برو بگذرد که آن غنای بخور و گوشت و مستحق گردد
طایفه در شکم است آن نیز جلال بود و الله تعالی
سیوم حیوانیست که آنرا انسانی و طی کرده باشد
خواه آن انسان بالغ باشد و خواه غلام و بالغ خواه
دیوانه و خواه عاقل و خواه او را انزال شود و خواه
نشود و خواه آن حیوان نر باشد خواه ماده و خواه از
انفراج و طی کرده باشد و خواه بلند و خواه پست
این فصل به واقع شود او غنای او و شیر او و رفتن
او حرام بود پس اگر آن بحسب اصل شرع حلال بود
و خوردن گوشت او و پختن و مقادیر و پختن و پختن
گوشت و کاف و حبست که از آن است و پختن
و قیمت از او و طی بیست اند که ملک و نبات
و صاحب آن حیوان دهند که خوردن گوشت
مقتدر و تعارف نباشد بلکه مقصور و اصل
سوار شدن و بار کشیدن نباشد و حیوان و اسیر

او بکشند و سوزانند و قیمتش از او می پستانند
 اگر ملک او نباشد و صاحبش در هند و یا حیوان از
 ازان بلد بجای دیگر روند و بفروشد و در قیمت
 آن اختلاف کردند بعضی از اصحاب ما عرضوان
 الله تعالی عنهم گفتند که بآن قصد و بکشند خواه
 آن حیوان از راهی باشد و خواه نباشد حضرت شیخ
 ابوالقاسم قدس الله سره در شرائع گفته که
 این قول را ندانم و بعضی می گویند که اگر از
 آن حیوان نباشد قیمت آن را در عوض آن
 از و بکشند بدهند اگر اهل مالک آن حیوان باشند
 از راهی و نه از راهی که اصل بقای ملکیت او است
 ابوالقاسم المغفور در کتاب مذکور گفته که
 این قول شبهه است و اگر اغانا حیوان در کار باشد
 بجز مشقه شود آن کار را بدهیم بکشند و بده
 بکشند بماند آن نیمه که باید بآزان نموده بدهیم

کنند و قرعه زنند و همچنین تا یکی همانند پس اگر آن از
قبیل کور باشد و کاه باشد آنرا بکشند و بیوزنند
و اگر از قبیل اشتر و اسپانهای دیگر زنند و بیوزنند
و سخن هر قبیلتان بوی همیست که مذکور شد و
بیاوردن قنبر که شیخ مال الدین و طهر علی قدس
الله سر و کتاب تواند گفته که این حکم مخصوص
بهمه پادشاهان است و در طبرستان حکم جاری نیست
و شیخ فخر الدین و حمزه الله اختیار بران در طبرستان
کرده است و الله تعالی بجهاد هم میولست که در
اصل خلقت و شش پادشاهان آفرید و هر کس در
یک از و دواج و کتوفه و از در هر مکه و شرفها الله
تعالی بپسند و بکشند آن حرام نفس بود و اگر
صید می را در هر درون هر مکه یا شمشیر زنند
و بدین هر مکه و بپسند آن حلال و پان بود
و اگر صید را در هر درون هر مکه و زنند بدین

در آید و هر چه آن حلال و پاک بود و اگر صید عی
در بیرون حرم بگرفتند و گفتند بدو حرم در آن
رها کردند آن واجب شود و اگر آنرا بکشند و بجهت
علماء رضوان الله تعالی عنهم گفتند که نجس حرام
بود و اگر صید شد و در حرم گرفتند باشد و اگر
و بخوردی شود و آن حرم بیرون آید و بعد از آن او را
بگیرند و بکشند پاک و حلال بود و هر چه در
حلالی که حرم نجس یا غیره در حرم را در غیر حرم
صید کنند و بکشند آن حرام بود و نجس حیوانیست
که از آن نشان بر میانند و بجهت آنی بکشند که هلاک
کرد و با آنکه او را در جای نجس کنند که از آن کشته
و بکشند و هر دو از جای بلندی بیفتند یا آنکه
او را که سفندی شاخ زنند و در آن حرام بود
با کجده حیوانی که حلال باشد و با بطریق شرع
فصرف معتبر باشد بکشند آن نجس حرام بود

فصل ششم در بیان جمله مسوغات و اجزای
 که بدانها متعلق است بدانکه جمله مسوغات هفت
 میمون و خوک و کرک و پیل و ق و ویرت و سحر
 و خرگوش و غار پشت و عقرب و شتر و عنکبوت
 و زعفران و موش و وزغ و زنبور و سهیل ^{هزار}
 و اجماع طلا و آمار ضلوات الله عنهم مسوغات
 میمانند و هرگاه که مثل پیل و میمون و خرگوش قاتل
 ترکیه اند یا قاتل ترکیه نیستند اختلاف کرده
 و کثیری از محققین گفته اند که قاتل ترکیه را میماند
 معنی که بعد از ترکیه گوشه و بوست ایشان
 بطهارت باقی است و بسبب منع کردن ایشان از
 خوردن گوشت و غیره مذکور است آنست که میمون
 خوک و ق و زنی اسرائیل بودند که مخالفت امر خدا ^{شما}
 کردند برای آنکه شرک را عامی و روز نشین
 بر نما اسرائیل حرام بود و ما هیان درین روز ^{نور}

بکار آب و آمدند و از زیر رفتند و فرات را نشانید
بر آنکه گفتند باین وجه که جوهرها گشتیدند و چون
ماه میان در آن جوهرها میرفتند راه باز رفتند
بر ایشان می بستند و مرغی در نشسته آنها را
شکار میکردند و بک سبب بعضی از وی فریاد میکرد
و بعضی خوک شکارند و کمران در وی بود دیوش
و فی صیت و غریس غنچه بود که مردم را بخود مقلد
و بدایقی دیگر از عالمیان جزیره میدید و پیل
ملکی بودند تا که درون و بدایقی دیگر مردی بودند
که بهار پایا را وطن میکرد و بدایقی دیگر مردی
لوطی بود که از نیک بود و مردی نیکو اندیش و ستار
و جریش از آن نوعیست از عالمی فرقه بودند از این
اسرارش که چون ما نیک از اسمان بر عیسی علیه
السلام فرو آمدند از آنکار کردند و اسمان بار نیلور
و بدین سبب بعضی حوهار شدند و جوهر رفتند

و بعضی هر پست شدند و در آب افتادند و خرگوش
نفتی بود که بشوهر خود خیانت میکرد و از حیض
غسل نمود و غار پشت مری بود نهایت بد خلق
و عقرب مری بود بد زبان که همه کس بدین آید
و بد خلق دیگر مری بود سخن نچیز و غوغا و زندقه
دو گشت غوغا بود که در تازان طلب
میخوردند و شیر مری بود که خرمای مردم میدادند
و شکم و زلف بود بد خلق و نسبت بشوهر خود
خیانت میکرد و غصه و آبی میخورد که در چاک
که در آب میبافتند مری سخن نچیز بود که در دنیا
دوستان و دشمنی انداخت و خوش و بد خلق
و سبب سخن او در کوفی مذکور نیست و سهیل
مری بود عشاء یعنی در یکستان و در آن باب
مضايقه تمام میخورد و زهره نفتی بود نصرانی
که بسبب فتنه و راه نفت دو ملک و قضا ایشان

میان نام و عام اشتهار تمام دارد و حق آنست که
از قصه و توحی ندارد و مراد از سهیل و ذره که
اندر سوز خاندن دو حیوانند که در آب میباشند
و در ذکری مذکور است که محمد صدوق رضی
الله تعالی عنہ گفته که سهیل و ذره دو حیوان
که در آب میباشند و ایشان دو ستاره نیستند
بلکه آن دو ستاره بنام ایشان نامیدند چنانکه
حق و توحی که دو حیوانند و در پنج اسم از انعام است
نامیدند و بیاید از آنست که مسوغات حقیقی و خج
از سهیل و ذره میخاندند و در میان قول الله
و اقامه نشاندن و نسل جاری و این حیوانات را بر سهیل
بجای مسوغات گویند بهلا قرآنی میانی که برب
ر قهر و غضب الهی مسخ شدند به صورت ایشان
بودند و الله اعلم یا و محمد بن
صید و احوالی که بدو متعلقست و آن شغل

بر مقدم و پنج فصل است و مقدم بدانکه مراد از
صید در اینجا حیوان است که در اصل خلقت وحشی
و سرکش و قابل ترکیه باشد و بقید اول از مرغ
صید حیوانات انقی میجو که بواسطه و شتر و برون
میر و نظایر آنکه در اصل خلقت وحشی و سرکش نیستند
و بقید دوم حیوانات وحشی که ترکیه نیستند
چون خوک و برون و میر و غده و چون از آن مرغی باشد
شد بدانکه حائر است صید کردن هر آنی که با
خواه آن آلت جانور باشد همچون زرد پرخ و شتر
و سگ و یوز و خواجه جانور و غیره و شتر و شمشیر
و نیزه و کمان و کلوله و تفنگ و دام و تله و غیر
اینها از آنجه که حق و کشتن صید بآن ممکن باشد
و هر صیدی که بواسطه یکی از این آلات بدست
آید و حیات او مستقر باشد ذبح آن واجب بود
و اگر ذبح آن توقیفی و اعمالی واقع شود چنانکه

که حیوة او غایب مستقر باشد یا غیر آن حرام بود اگر
حیوة آن غیر مستقر باشد یا هر گاه آن شده باشد
پس اگر آنست که رفتن و گشتن سبک یا تیر یا شمشیر
یا نیزه یا خنجر یا کار یا شد آن حلال بود بشرط آنکه
که تفصیل آن مذکور خواهد شد ان شاء الله
تعالی و اگر از رنج و شاهرین و یا شمشیر و عقاب
و گمان که کوفت فتنه و دام و تله و مانند اینها
باشد آن صید حرام بود و چنان غیر مستقر باشد
که حکم در آن معلوم کنند و نظریات که در معیون
مستقر حیوة آن است که حکم در آن معلوم
نکند لیکن اصحاب ما رضوان الله تعالی عنهم
از روایات و عبارات مختلف تفسیر کرده اند و
آنکه حیوة او یک روز نماند و روزی ممکن باشد دوم آنکه
چشم بر هم نهاده و کشاید یا دم بنفشه یا عیسوم
آنکه بعد از پنج حرکت کند یا خون با عتد

از روی طاعت شود و بعضی از متأخرین گفته اند که مضرب
آخر هم از استحقاق فصل اول در میان شرائط سلك
صید است که سلك او را گشته باشد و آن نه است
اول آنکه سلك معلوم باشد و سلك معلوم آنست
که چون او را بدوید آن را بگیرند بدو و چون از دهان
باز دارند بایستد و این صورت در حالتی است
که صید را ندیده باشد بسبب آنکه در حالتی که
صید را دیده باشد هیچ مانعی از دیدن و تانیجی
ایستد و شرط سلك معلوم آنست که چون صید
را بگیرد و خود را از او جدا سازد پس اگر خود را صید را جدا
و شعار خود کند آن سلك معلوم باشد پس اگر خود را
خون صید را حادت و شعار خود کند معلوم نیست
آن مضرب نیست ساند دوم آنکه شخصی که سلك را
از بی صید میداند و اقلی مسلمان یا در حکم مسلمان
باشد چه عجمی و غیره از اطفال مسلمانان پس اگر دیوانه

یا صبی غیر میرزا یا کافرت پرستی بصورتی از شما
یا نصرانی یا ناصبی منکر یکی از صفاتیان در
مثل توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
و قیامت و کرم و بیعت و عبادت و غیر آن کی
را از شما صید بدوایت و از یکدیگر و بگنایان
بود بقتل نصری آنست که امیر المؤمنین علیه
علیه السلام را یکی از فرزندان او بخدای شما
داند و ناصبی را هیچ تفسیر که نام قول آنکه ناصبی خارج
است که در حق امیر المؤمنین علیه السلام آنچه
خارج از او می باشد بگویند و هم آنکه ناصبی
آنست که یکی از ائمه معصومین یا صلوات الله
و سلامه علیه هم چیزی نسبت دهد که قبح در
عدالت او کند سیوم آنکه ناصبی آنست که حق
فضیلت و منقبت یکی از ائمه را تا عشره صلوات
الله علیه را بگویند و از انکار کند چهارم ناصبی

انتهی

انست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
گویدان صحابه افضل از امیر المؤمنین علی علیه السلام
داند بجم ناصبی انست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
نصر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیده
یا بتواتر باطریق که معتقد و صحت انست که او
رسیده باشد و از آنجا نماید و حق آنست که بعضی
در جمیع این صادق می آید بلی اگر کسی معتقد غیر
غیر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام باشد
شبه اجماع یا مصلحتی ناصبی خود و مسیده حق
علم الهادی و محمد بن درین قدس الله روحه اطلاع
ناصری بر غیر اثناعشری کردند و جمیع انحراف ذکر
کریم تعذر عبارت تنقیح است باندک تنقیح
و قصر می و حضرت خیر عی بن عدلی حضرت الله
علیه و عاشره شرافت گفته که ناصبی انست که
که بعد از اهل بیت علی علیه السلام باشد و تنقیح

قواعده کفر که ناصبی آنست که در دل خود نصب
 عداوت اهل البیت علیه السلام مد و ست
 شیعه از ایشان از آن جهت که عیب و نایب ایشانند
 کرده باشد و الله تعالی اعلم سیوم آنکه سبک را
 بقصد صید بدو اندیش اگر کسی را نیت صید
 بدو اند و اتفاقا صید دیگری و بکشد بخرام بود
 بلی قصد صید معین لازم نبود بلکه اگر کسی را از بی
 که آهوئی بدو اند هر کدام را بگیرد و بکشد حلال
 بود و همچنین اگر کسی را از بی آهوئی صید بدو اند
 و در شتاء دویدن بکوهی دیگر ببرد و آن آهو را
 بکشد و از بی آهوئی دیگر ببرد و بکشد
 حلال بود و چهارم تنهید است یعنی نام خدائی را
 بر زبان است بوجه تعظیم در حالت ارسال
 از بی صید و صورت تشریب الله باقیه اگر کسی
 الله است و اگر کسی الله تنها بگوید یا علی علیه

شمس

شهید قدس سره رحمه الله در ردوس گفته که اقرب
عدم اجزاء است بلکه کسی اللهم ارحمنا اللهم صل
على محمد و آله و عترته شیخ مغفور در کتاب مذکور
گفته که اقرب عدم اجزاء است و اگر کسی بگوید
نام خدائی تعالی بر دهن مثل آنکه بنام خدا یا خدا
بزرگست گوید در صحبت آن جائی مثل نظر
است و بعضی از محققین علی آمار رضوان
رضوان الله تعالی عنهم حکم جزو اجزاء و صحت
آن کردند و اگر کسی شکی را بعد از آن کند آن
مسدود است و اگر نسیاناً یا با جهل یا بعد از آن بود
و اگر بشکیه و قضا سال سه بعد از نام خدائی
تعالی نبرد و وقت رسیدن سبب بصد
و گرفتن آن نام خدائی تعالی بر دهن مجزئی بود
آن دو قول است اول آنکه مجزئ است و دوم آنکه مجزئ
نیست و حضرت شیخ محالدین حسن بن مطهر

حلی فتنه الله روحه در قوامه گفته که او ب حکم
باخت است بچشم آنکه سگ سید بخرج کند و
اگر آنرا بخرج کرده هلاک کند مثل آنکه بسبب
سید سگ میرد یا آنکه بالاء او بیند و بعد از
خفه کشیدن یا آنکه کلویش بگیرد و هلاک شود آن
صید حرام بود ششم مردن صید است بسبب
جلبت سگ پس اگر سگ سیدی را بخرج کند
و بعد از آن از جای پنهانی بپشتد یا در آن عزت
شود و بسبب آن مردن صید بود معنی آنکه میانش
غیر مستقیم است که درین وقت حلال
بود هفتم آنکه صید در حالت استقرار حیات
از نظر و لذت سگ غائب نشود پس اگر در چنین
حالت از نظر غائب شود بعد از آن او را مردن یا
حرام بود خواه سگ بر او مستاده باشد خواه آن
دو باشد یا یکی اگر پیش نظر شخصی او باشد و آن

شخص انباران کند حلال بود هشتم آنکه بصید
سنگین و گشته یا در حکم گشته یا بند پس اگر
باور مسند و هنوز حیاتش مستقر باشد و گذارد
تا سگ او را بکشد یا توقف و اهل کند چنانکه
حیاتش غیر مستقر شود یا غیر حرام بود نهم
آنکه گرفتن و کشتن صید دشوار و محسب
باشد بسبب محاسن سگ یا مانع شدن یا
بکل فرود رفتن او گشته آنکه با سانی میسر شود
در نه حالت سگ را بگذارد تا او را بکشد
آن حال و بیاورد با صفت که بعضی گفته اند که چون
حکم سگ دارد و هر صیدی را که میکشد حلال
بود بشرط تحقق جمیع شرایط مذکور فصل
دوم در بیان شرایط چیست صیدی که بآلت
محدود است تیر که شده مانند تیر و نیزه و
ششیر و بنجر و کارد و غیر آن کشته شود

پیرا

نه است اول آنکه عید باشد یعنی حرامست کردن صید
 بر آن ممکن باشد مانند تیر و نیزه و شمشیر و نیزه کار
 و استرم و غیر آن دوم قصد بروج کردن صید است
 در حال ندن آن پس اگر انفا قاشمشیر اندست کسی
 بپشتند صیدی با آن کشته شود آن حرام بود
 آنکه اصل قصد شواست و اگر کسی بقصد بروج
 کردن صید کسی در زیر خاک نهان یاد ضر
 چاهی شمشیری یا خری پشت از صیدی با کشته شود
 حرام بود بسبب آنکه قصد بروج کردن و قمار بروج
 شدن صید نیست لکن میوم آنکه مستعمل است
 عاقل و مسلمان یا در حکم مسلمان باشد همچو صبی و
 از اطفال مسلمانان پس اگر مستعمل است دیوانه
 یا طفل غیر عری باشد یا کافری بت پرست
 یا مجوسی یا تنسائی یا نصری یا مانصبی باشد
 یا منکر یکی از ضروریات دین باشد آن صید حرام بود

بحرام قصد جنس صید است پس اگر کسی قصد جنس
صیدی نماید و در وقت آن صید یک گشتن آن حرام بود
و اگر قصد شوک کند و تیر باهوی خود و کشته شدن
حرام باشد پس آنکه شوک از جنس صید نیست که اگر
قصد کرد که تیر باهوی خود و کشته شود
بود پس آنکه شوک از جنس صید است و اگر آهوی
ملکان بود که شوکست و قصد آن کند و بعد از آن
آن تیر مثلا معلوم شود که آهوست آن حرام بود
زیر که شوک از جنس صید نیست و آن قول بعضی
بر آن است که در صید و شکار طهارت واجب
باشد و اگر حلیت مقارن باشد پس آنکه شوک از جنس
صید نیست که اگر نیز از جنس صید نیست زیرا که
گوشت از حلال نیست و اگر آهوی ملکان بود
که شوکست و قصد آن که بعد از آن آهوست
معلوم شود که آهوست حلال بود پس صید

لازم نیست بلك اگر صید کسی قصد کند و تیر
 او بر دیگری خورد و کشته شود و آنگاه لال بود و اگر
 کسی قصد صیدی کند و دیگری قصد نکند
 و اتفاق هر دو در یک حالت صید یابند و
 کشته شود اگر هر دو کار کرده باشند یا تیر اگر قصد
 نکرده باشند و تیر اگر کسی که قصد کرده کار کرده باشد
 آتشید حرام بود و اگر تیر قصد کنند کار کرده باشد
 و تیر اگر کسی که قصد نکرده کار کرده باشد حلال است
 پنجم قسمی است این نام برای قتالی بر دو است بوجه
 قتل و در حالت سترال است اگر کسی عداوت ترک نماید
 کند و قضیل آن در فصل سابق مذکور شد و وقت
 که قصد از سترال است صادر شود آن صید حرام
 بود و اگر در شخص صید یابد و بلك الت تیر نباشد
 و یکی نام خدای قتالی برده باشد و دیگری نباشد
 اگر هر دو کار کرده باشند یا تیر نام نکرده کار کرده باشند

و اگر تیر سترال است باشد

و نیز نام کوندک کار که نباشد آن صید حرام بود و اگر
 نیز نام آن حلال بود ششم مردن صید است بی
 جراحت آلت و اگر اتفاقا بوسی دیگر مردن مثل آنکه از
 جای بلند بیفتد یا در آبی بیفتد غرق شود
 بدین سبب می رسد حرام بود هفتم آنکه صید بجرم
 از نظر مستعمل آلت در حلق که حیات او مستقر
 باشد غائب نشود پس اگر در چنین حالت از نظر او
 غائب شود و بعد از آنکه از او یاد آن صید
 حرام بود هشتم آنکه چون صید رسد او را بکشد
 یا در حکم کشته یا بند پس اگر او را بکشد و هنوز
 حیوانش مستقر باشد نهی آن واجب بود و اگر در
 کشتن آن شتاب نکند و چندان توقف و احوال
 نماید که آن صید بمیرد یا حیوانش غیر مستقر شود
 حرام بود آنکه گرفتن و کشتن صید صعب و دشوار
 باشد پس اگر بسبب جراحت یا مانع شدن یا اگر فرقی

و گفته و کشتن با ساقی میسر باشد و جمع آن واجب بود
 و اگر از بلاد مدین حالت بتر یا بشو یا غسل نکند
 حرام بود و فصل سیوم در بیان حید و زکیر
 و نخست بدانکه جائز است حیدهای پام و
 قلاب و جنکال و تیرغیر و مانند آن و
 همچنین جائز است حید که درین شهر و کجای آن
 را بخیزد که غرض باشد بچو غن و تجارت و همچنین
 کنند و تنگیه آن بر عطفیدن و است از آب
 بدست یا بالحق دیگر در حالتی که حیوة او مستقر
 باشد و در همه اسلام بیرون آوردن شرط
 نیست پس اگر کافر یا از آب بیرون آورد و حلال
 بود بشرط آنکه او را مسلمانی شاهد کرده باشد
 و بعضی گفتند که اگر کافر یا از آب بیرون آورد
 حرام بود و اگر چه مسلمانی از او شاهد کرده باشد
 و این قول مشهور و معمول نیست و چون ما می این

مسلمانان را بکشد

آب محمد و خشکی افتاد اگر از مسلمانان فرایک
 بود و اگر از اهل کفر و از مشاهیر کوفه باشد
 بعضی گفتند که حرام است و بعضی دیگر گفتند که
 حلال است و حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر
 علی قدس الله سره در فتاوی و شیخ ابی عبدالله مشهور
 در رد و قس حکم تحریر نموده اند و اگر ماهی را
 آب بخورند یا بتری یا بچنگالی زنند و در حالت
 استقرار حیوة او را بکشد بیرون آید حلال
 بود و اگر در حالت عدم استقرار حیاتی از او
 بیرون آید و بعضی گفتند که حلال است و بعضی دیگر
 گفتند که حرام است و حضرت شیخ جمال الدین
 قواعد و شیخ ابی عبدالله در رد و قس گفتند که اگر
 تحریر است و ماهی را که آن بیرون آید و در
 استقرار حیاتی از او جدا کنند یا او را
 بکشد و اگر چه آن ماهی بعد از آن که بکشد و دیگر

کسی را می در آید بشانند و ماهیان در وی افتند
 بعضی بر آب بپایند و بعضی دیگر غرقند و بعضی
 بیرون آید از آب زند عالم و مشبه شود
 بعضی گفتند که جمیع ماهیان حلالند و بعضی
 دیگر گفتند که حرامند و کثیری از عقیقین علماء
 ما رضوان الله تعالی عنهم ترجیح این قول کردند
 و وجه ترجیح آنکه اجتناب از مای که حرام باشد
 واجب بود و این موقعیت بر اجتناب از جمیع
 آن ماهیها ترجیح از جمیع ماهیها واجب
 بود و اگر مای غیر نجس که حرام بود مانند خوند
 و نجاست آدمی رسید آن حلال و بدان سبب
 حرام نشود و اما آنکه مای آن را اگر نجس است
 دست بدست یا بالقیح و در قیحه و اسلام فرا
 گیرند لازم نبود و اگر در محراب آید آب پیش آنکه
 او را اگر نجس بود حرام باشد و اگر کسی در پشته قصد

سوختن ملح آتش زند و ملح سوخته شود حرام بود
و اگر چه از اهریماق و در حالت سوختن مشاهده
کرده باشد و اگر ملح مستقل بریدن باشد حلال
بود و اگر مستقل نباشد حرام بود و استقلال
ملح بر پدیدن و عدم استقلال آن بر پدیدن آن
از عرف و عادات معلوم میشود فصل چهارم
در بیان مسائلی که بصید و تعلق است و آن هفت
مسئله است مسأله اول اگر کسی صید نکند
و صاحب صید با و رود و هنوز حیات آن صید
مستقر باشد و آن ذبح میشود و بخور و غیر آن
نداشته باشد و بدست آوردن آن نیز متعذر
باشد چنان در دلج از امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده که سگ بکندارتنا و بکند
حلال بود و افضل المتون محمد بن ادریس علیه السلام
صحت سندان روایت قبولی نکرده و حکم آن حرام است

میسر کرد و عجب آنکه در محراب این چنین سلسله واجب
 بود و سلسله آنکه نباشد و سلسله دوم آنکه غیر
 سلسله آن سلسله را علم سازد و سلسله آن سلسله را
 بود و سلسله را علم سازد و سلسله آن سلسله را
 گفتند که کمال است و این قولی است که حقست و سلسله
 سیوم جای کریدن سلسله بخیر بود و سلسله آن سلسله
 طریقی است که الله علیه گفته که پاکست و سلسله
 آن واجب نبود بدلیل آنکه شارع امر بخیر و
 آن کرده و عقیدت بنی است که کرده و سلسله
 آن واجب می بود شارع ترک عقیدت بآن نمیکرد
 و درین سخن جای نام است از یک که عقیدت که وجوب
 شستن جای و درین سلسله از جای دیگر معلوم شده
 باشد پس ترک عقیدت مذکور کمال است بر طهارت
 و علم وجوب شستن آن نمیکند و دیگر آنکه عقیدت
 است که شارع عقیدت بآن کرده باشد و نقل آن ما

حاتم سید باشد مستحل حرام اگر مکار صید را
 یار یار و کنه و غیره یا میاتان غیر مستقر
 باشد جمیع یارها حلال باشند بدین سبب علم شود
 اگر بعد از یار کردن میاتان یار که سر و دست
 مستقر باشد هر یار که غیر باشد علم بود اگر با چه
 استقرار میات هنوز متعین و مکرر نباشد بعد از
 ترکیه بنوع حلال شود و اگر مکرر در این حالت او را
 بکشد علم بود مستحل چشم اگر کسی سر خود را از دست
 بدو و یا از یکدیگر بکشد علم بود بی اگر کسی او را از
 دویدن باز دارد و بعد از آن او را خلعی تعالی بود
 او را از قید صید بعد از تعین صید را بکشد و بکشد
 حلال بود مستحل چشم اگر مسلمان کسی را از قید صید
 بداند و کافر را کسی دیگر را از قید صید بداند
 هر دو با هم آن صید را بکشد و بکشد علم بود
 بودی اگر مسلمان پیش از کفر قتل مسلمان

باشد صحت او را بکشد
 خود بود و اگر کسی دیگر

کافر حیات آن صید را غیر مستقر کرده باشد
 درین هنگام که حلال شود و می شود
 اگر صید را بتری زنند و بعد از آن سگی او را
 بگیرد و بکشد اگر معلوم بود که حیات آن غیر
 مستقر بوده باشد با وجود آن معلوم شود
 که آن متنع و سرکش نبوده آن حرام بود و اگر
 معلوم نباشد که حیات آن مستقر بود یا
 نبوده و متنع و سرکش بود یا نبود آن صید
 حلال بود زیرا که حکم استصحاب اصل قبح
 امتناع و سرکش است و چون متنع و سرکش
 بود مسلک او را بگیرد و بکشد حلال بود
 هشتم صید را که بدست شمشیر یا بر پشت شمشیر
 یا بر بنای او افتند و حلال شود حلال بود خواه
 آن صید بروح شده باشد و خواه بمرح نشده
 باشد مسلک را هم اگر نیکو داشته باشد و صید

این نیز حلال بود اگر معلوم شود
 که آن متنع و سرکش نبوده

راز نند و میر حلال بود اگر چه تیر به بهنا یا و
 خورده و بکشد آن مرده بود و اما تیر کن و آن تیر نیست
 بی لکری چکان داشته باشد و صید یل بان
 نند و هلاک شود حلال بود خواه سرتیر یا و
 خورده باشد و غول بهنا یا و غول او را بگریز
 نکرده باشد و لکری چکان نداشته باشد لیکن سزاوار
 نیز کرده باشند و آن تیر صید را بگریز کنند
 هلاک شود حلال بود و اگر بان تیر صید را
 بگریز نکند یا بهنا یا یا خورده و بکشد غول
 بود و صید را که بگریز نند و هلاک
 شود آن مرده بود خواه او را بگریز کرده باشد و خواه
 بگریز نکرده باشد سزاوار هم اگر نیزه سنان باشد
 باشد و صید را بان کشند حلال بود خواه او را
 سنان نیزه زده باشد و خواه آن نیزه بگریز
 بران زده باشد و خواه او را بگریز کرده و خواه بگریز

یا او را بگریز کرده باشد اگر نه
 بگریز نکرده باشد لیکن سزاوار
 سزاوار است و اگر بگریز کند و بکشد
 حلال بود و اگر بان تیر صید را
 بگریز نکند یا بهنا یا یا خورده و بکشد

کمر باشد و اگر سنان نداشته باشد لیکن مراد
 نیز کرده باشند و آن نیز می صید و خروج کند و
 هلال شود حلال شود و اگر آن نیز می زنند
 و خروج نکنند یا چو چوب آن نیزه را بزنند
 و هلال شود آن حرام بود و مسئله یا زده ام اگر
 میر یا استمات یا و صید یا بکشد مثل آنکه اگر
 با دخی بود باو نیز صید یا آنکه او را بجانب صید
 مانع نیکو کرد بان نمی خورد حلال بود و همچنین آن
 حال اگر نیزه این نمی زد و میل بجانب صید کند
 و او را هلال سازد و مسئله و آنکه هم اگر نیزه
 یا شمشیر را بقصد خروج کردن صید بیندازند
 و او را خورد حلال بود اگر خوا باو را خروج کند و
 خواه نکند و مسئله نیزه هم اگر صید را پیش
 از میان بدینیم کنند و نیزه را حیات او ضعیف
 مستقر باشند هر دو نیزه حلال بود اگر حیات

آن نیمه که سرد است مستقر باشد و انداخت
 کنند حلال بخورد و آن نیمه دیگر حرام بود و خور
 هر دو غیر حلال باشند و بخور یکی بخش از دیگری
 باشد و شیخانی جعفر طوسی رحمه الله علیه
 در کتاب مبسوط و ملاق گفته که اگر آن هر
 دو نیمه بر لب باشند حلال بود و اگر یکی بر لب باشد
 اگر نیمه که سرد است بخورد یا یکی از آن حلال بود
 الاصل بود و بعضی از علما این مسئله احوال
 دیگر هست و ذکر آن در این مختصر مناسب نیست
 مسیله چهارم اگر سیدیل بر تیر یا بشمشیر
 که مقصود باشد بزنند حلال است و اگر سید
 حلال بود و لیکن نه من سید یا آن تیر و شمشیر حرام
 بود مسیله پنجم اگر کسی قصد آهوی
 و خوک کند و یک تیر هر دو را بکشد یا آنکه تیر
 او بخوک خورد و با هر خورد و کشته شود و آهوی

حلال بود مسیئله شایسته هم اگر مسلمانی و
 کافری مسیئله بفرزند یا مسلمان یا کافری
 و کافری مسیئله بفرزند و بفریب هر دو حلال
 شود و علم غلام زمان ضرب با ایشان متحد باشد
 و خواه نباشد و اگر ضرب مسلمان سابق بود و
 حیات آن غیر مستقر شد باشد یا حقیقت
 حال معلوم نباشد آن حرام بود مسئله هفتم
 اگر مسیئله روح بشر از عدم استقرار حیات
 او در آب افتد و حلال شود حرام بود و آنچه
 بابور قوی روح الله علیه السلام گفتند که اگر مردی
 از آب بیرون باشد حلال بود و افضل الناس
 محمد بن آدم و هر قدر الله صمد گفته که اگر آن شخص
 بواسطه آنکه خروج سر او از آب گرفته است
 بر آنکه بسبب جلالت مرد است نه بسبب
 آب فیصله پنجم در بیان اسباب تملک حیات

الله و اگر مردی که از آب بیرون
 بود و حیات او مستقر شد

و آن مشتمل بر هفده مسئله است مسئله اول
هر سیدی اگر هست تصرف کسی بر او نباشد یا
از ملکیت کسی بر او ظاهر نباشد مانند طوق یا
طنابی که در کردن او باشد اگر کسی او را بر تیر و
شمشیر مثلاً زند و چنان شود که گرفتن کشتن
آن با ساقی میسر باشد ملک او شود و ملک چه در
تصرف نداده باشد و اگر از دیگری بگیرد ملک
او نشود مسئله دوم اگر کسی طای یا نذر یا پندرسید
کردن بان ممکن باشد در جای نهد و در وی هیچ
افند ملک او نشود و اگر دیگری در وی تصرف کند
خاصب بود ملک او نشود مسئله سوم اگر
کسی سیدی را بگیرد و بعد از آن رها کند از ملکیت
او بیرون نرود و همچنان ملک او باشد و بیخی
از متاع آن تفصیلی کرده اند و گفتند اگر آن سید
و شش و سر کشته باشد از ملکیت او بیرون

که عاقلان در این
باشد و قطع نظر از
باشد

و تحقیق آنست که اگر از قطع نظر نگریه باشند آنست
اویزون نرود و تصرف در وجه صالح باشد
چهارم اگر کسی سید را به روح سازد و چنان شود
که گرفتار و کشتن آن با سانی میسر باشد و بعد از
دیگری و به روح سازد و چنان شود که گرفتار
و کشتن آن با سانی میسر باشد ملک دومین
و او این را در صالح حق نباشد سید پنجم
اگر سیدی را دو کس بکار گیرند و تیر یکی کار کند
باشد و تیر دیگری کار کند نباشد ملک آنکس بود که
تیر او را کار کند و اگر تیر دیگر کار کند و تیر هیچ کدام
تنها کار کند نباشد لیکن تیر هر دو نام کار کند باشد هر
یکی از آنکس سید نمی بود و اگر تیرین را از آنکه تیر
کار کند بوده و شل شدن تیر یکی بود که کار است
یا نه اولی اینست و آن تیر دیگر خوف بر مصالح است
مسئله ششم اگر کسی سید را زخم زند و چنان

نمی دهند

شود که گرفتن و کشتن آن با سافی میسر باشد مملکت
او شود و اگر او بود آن ایصال حیات او مستقر باشد
و دیگری اول زخمی زند و هلال شود حرام بود زخم
زخم او بر پنج حالت واجب شود و کشتن او بتیر
یا بشمشیر جائز نبود و ضامن همت آن باشد زیرا که
مملکت غیر از ضایع کردن نیست بلی اگر آن زخم اتفاقا
در محل زخم واقع شود و جمیع شل نظر معصوم در دفع حقیق
شود و هلال بود و آن هنگام ضامن همت آن باشد
مسئله هفتم اگر کسی صید را زخمی کند که گرفتن
و کشتن آن با سافی میسر باشد و بعد از آن دیگری
او را زخمی زند و حال مشتبه شود که زخم اول با
کدامین زند است آن صید با نصفه مملکت هر دو
باشد و احتمال قرحه نیز از بدعتی بنام هر که
برای مملکت اندیشیده هشتم اگر کبوتری یا قوری
در خانه کس آشیان سازد مملکت او نشود و اگر دیگری

او را بیکر ملک و همچنین خال کرمای از آب بحد
در کشتی کسی افتد و از او بگری بگیرد مسئله نهم
کسی خازینا کند بان قصد که بوی در و آشیان
کند و کشتی باز که ماهی در افتد و بعضی گفتند
هر کبوتری که در آن خازن آشیان کند و هر ماهی
که در کشتی افتد ملک صاحب آن خازن و کشتی
باشد و بعضی بیک گفتند که ملک ایشان نشود
و هر کسی که آنها را بیکر ملک او شود و بگری از
علما مار ضول نامه تعالی عنهم قوت قول اول
کردند و شیخ حامل الدین حسن بر مطهر قدس الله
روحه در قواعد حکم جزیره کرده که هر کبوتری که در
خازن آشیان کند و هر ماهی که در کشتی افتد ملک
صاحب آن خازن و کشتی باشد مسئله دهم اگر کبوتر
از برنج بگری دیگر رود و صاحب آن برنج از او بگری
ملک او نشود و همچنان ملک صاحب برنج اول

باشد و اگر با وجود علم ملکیت صاحب برج اول
 داخل کند در موهبت عرف بفرمان یا کشتن کند
 غاصب و گفته کار باشد سیل یا زود هم که می
 در خانه کند و در خانه نیند یا او را در جای شده
 در آورده و راه بر بگیرد ملک او نشود و چون او را
 بگیرد ملک او شود و بعضی از علای مار ضولان
 قالی هنرم گفتند که ملک او نشود و الله تعالی اعلم
 مسئل در دولت هم اگر سید یک بر هر ملک زیاده
 متنوع و سرکش باشد و کسب و دلیج و یکی از
 او را بشکند نهی ملک آنکس بود که بال او را شکست
 باشد و نیمه دیگر ملک آنکس بود که پای او را شکست
 باشد و بعضی گفتند مجموع آن سید ملک ده یار
 باشد زیرا که سبب فعل او استماع و سرکشی از عدالت
 شد است و شیخ ابو القاسم قدس الله روحه
 در شرائع قوت قول او کرده است میشود نیز

معیاران دیگر را در این کتاب

اگر کسی در طای یا در تله افتد و نام و تکرار
 بر او نبرد و اگر او را جوار مال گرفتند و کشتن آن
 با ساقی میزنند و ملک صاحب دام و تله نباشد
 و هر کس که او را بگیرد ملک او شود و مسیله چهارم
 اگر کسی در کشتی جانی روشن کند یا جری بخشد
 و بدین سبب ماهی در کشتی افتد بعضی گفتند که
 ملک او شود و بعضی دیگر گفتند که ملک او نشود
 هر که او را بگیرد ملک او بود و بعضی از عقیدین
 علماء ما را عنوان الله عنهم گفتند که حق اوست
 او به است مسئله پنجم اگر ماهی از آب
 بیرون آید و پان از او جدا کنند پان ملک
 او بود خواه آن ماهی در آب افتد و زند بماند
 خواه بپزد و مسیله شانزدهم اگر کسی بلب لایه
 یا کشتی نشسته باشد و ماهی از آب بخورد و بدین
 سبب افتد ملک او شود و مسیله هجدهم اگر کسی ماهی را در تله

۲۸
 بتیر یا نیزه یا بجز مسکالی باجمولی برند و چنان
 شود که کرفتن و بیرون آوردن از آب میسر
 با سافی شود ملک و نشود و اگر دیگری او را از آب
 بیرون آورد ملک و نشود و اگر چنان نشود که
 کرفتن و بیرون آوردن او را از آب با سافی میسر
 باشد هر که او را بگیرد و از آب بیرون آورد ملک
 او شود و الله اعلم بالصواب
 در بیان ترکیب حیواناتی که رام بود و آن شتمل
 بر مقدمه و منه فصل است مقدم بر بدانکه حیوان
 یا رام است یا غیر رام و مراد از حیوان رام آنست که
 کرفتن و کشیدن آن با سافی میسر باشد و اصل
 خلقت رام چو گوشت خور و کاه و دماکان مخلوق
 اصل خلقت رام نباشد همچو کاه و دما و دلیج و
 کاک که در اصل خلقت رام نیستند لیکن بعضی
 اسباب کاه رام میشوند و دیگر حیوان غیر رام

در باب صید مذکور شد و مقصود در این باب
حیوان را مست بخانه به تفصیل مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی فصل اول در بیان ترکیب
حیوان را مست بر آن بنوع یا خواست و ترکیب اکثر
حیوانات مذکور است و مثل آن دولت اول آنکه
سندبوح شرط قابل ترکیب باشد خواه ماکول اللحم
باشد همچو کرم و کوه سفید و شتر و خواه ماحک و
اللحم نباشد همچو شیر و بلبل و غیر کرم و دوا
و فائز زرع در ماکول اللحم صحت خوردن و بقا
طهارت کوش و پوست اول است بعد از زرع و در
غیر ماکول اللحم بقای طهارت کوش و پوست
اول است بعد از زرع و در آنکه مسوغات قابل ترکیب
یا قابل ترکیب نیستند و قول است و اقوالی نیز معتقد
ست آنراست که همچو میل و کرم و غیر و میمون
قابل ترکیب اند و در بشراتی که همچو مار و عنبر و حمار

و را حواش شدند نیز و قویست یکی آنکه قابل ترکیب
 و دیگری آنکه قابل نیستند و حضرت شیخ جمال الدین
 مطهر قدس سره رحمه الله و جود در قواعد گفته اند که اقرب
 آن است که قابل ترکیب نیستند و معین است که ما
 رضوان الله تعالی عنهم گفتند که حیوان بخلاف
 همچو سگ و خوک قابل ترکیب نیستند و پیوسته
 اگر هفتاد و هزار سال بشویند و دریافت کنند پاک
 نمیشود و در آنکه فایده واجبست که مسلمان باشد یا
 در حکم مسلمان همچو طفل نیز از اطفال مسلمانان و
 آنکه دیوانه و مست یا عقلی باشد و یا نالیده گفتیم که لازم
 می آید که طفل غیر عاقل و مست یا عقلی و یا دیوانه
 قصد نیج و تمیز ایشان در نظر شارع معتبر نیست
 و همچنین لازم می آید که در نحو کافریت پرست و غیره
 و ترسان و اجس و غیره و منکر یکی از ضروریات
 در عمل باشد بسبب آنکه اینها همه کافرنند و اگر چه بعضی

اشاره

بار

اینها اظهار تسلیم می کنند و بعضی اظهار مارضی
 الله عنهم میکنند که در همه خصوصیات و طوایف
 و این قول ضعیفست و محمول نیست و بعضی
 گفتند که در همه مخالف غیر ناصبی حر است و این
 ایشان است که در همه او حلال است و در همه
 و زنت و عری که او را است نکند و چپ و
 بانفاق حلال و رضوان الله تعالی عنهم حلال است
 میشود سیوم آنکه در حالت قدرت و اختیار
 واجبست که آلت ذبح از آهن باشد مثل کار و خنجر
 و استرم و اگر ذبح میوان مضطر شوند بسبب
 آنکه بیم موت و فوت آن باشد یا القیاح بر آن
 بگوشت آن افتد و بدست آورده آن آلت که آن
 آهن باشد متعدد بود جائز است که از آبشیشه
 یا فی شکسته کوچک تر کرده ذبح کنند و اگر
 بدست آورده آن نیز متعدد باشد بعضی از

علماء ما رضوان الله تعالى عنهم گفتند که
جائز است مگر بنا آخر قدندان از اربع کنند خواه
آن در دنیا یا بعد از مرگ و متصل باشند و غل
منفصل و بعضی دیگر گفتند که مطلقاً جائز
نیست و صاحب دروس قدس الله روحه گفته
که قول اول اقوی است مسئل چهارم تصدیق
یعنی نام خدای تعالی بودن بوجه قطعی و صورت
بسم الله یا الله اکبر یا جبرئیل الله است و اگر کسی
تنها گوید شیخ ابی عبد الله شهید قدس الله روحه
در دروس گفته که اقرب عدم اجزاست و اگر
کسی اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آل محمد
شیخ مغفور در کتاب مذکور گفته که اقرب
عدم اجزاست و اگر کسی بسم محمد یا بسم الله و محمد
گوید بی غرض نباشد و اگر فایده دل باشد باز از درون
بجانب اند و معنی قصد هیچ کنایه از صورتی

را بخاطر کذب نند و اگر کسی بغیر عرف نام خدای تعالی
 بر و مثل آنکه بنام خدا یا بن زکست اگر شرعاً و عقیدت
 ما رضوان الله تعالی عنهم حکم بصحت و بطلان آن
 کردند و اگر کسی معتقد و عیوب نسبی باشد و از
 عداوت کندن آن زخم معلوم بود و اگر کسی باشد
 حلال بود مسئله بجم استیصال قبل است و اگر
 ذبح بود و می که اگر کسی معتقدی یا کوری را بکشد
 پشت کار و بجانب قبله باشد و اگر شرعاً بکشد
 سر بسته کار و یا نحو بجانب قبله باشد و هرگاه
 باختیار ترک آن شرعاً کندن آن زخم معلوم
 بود و اگر آن روی بسیار یا اضطراب باشد
 حلال بود و همچنین است حال اگر بسبب عدم
 علم قبیل باشد و میسر نشد شستن بدن و اعضا
 اربعه است از کلو و آن مرئوس است که برای کول
 و شست و است و حلق و و دیگر یکی از جانب چپ

بقدر کوری نفس است
 و در کول که از جانب چپ است

او واقع است هرگاه که یکی از اعضا عضو یا یکی
اندکی مایل نماید و چون از مسکان بریدن آن
ذبحه سرام بود که چه ظاهر کلام شیخ ابی جعفر
طوسی رحمه الله علیه در کتاب خلاف چنین
مفهوم میشود که بریدن حلقوم تنها کافیت
و این سخن خلاف ظاهر است مسئل هفتم قصد
ذبح است پس اگر کار باز دست کسی برفتند
و اتفاقا ذبح حیوانی واقع شود ولو با کشتن دین
آنکه قصد ذبح کرده باشد حلال بود مسئل هشتم
مردن مذبح است بسبب ذبح پس اگر کسی ذبح
در ذبح کند و بعد درین حالت دیگری شکم او را
پاره کند و آنچه در شکم او است بیرون آورد یا آن
از میان تشقیق و نیم کنند بیرون چه بیرون
بود مسئل نهم آنکه مذبح بعد از ذبح حرکت کند
یا باعتدال خون از غیر بدن آید پس اگر یکی از این

و صفا تحقق شود حرام بود و بعضی گفتند که
 تحقیق اجتماع این دو وصف واجب است و تحقیق
 یکی از این دو حکم نیست در حالت مذبح نیست
 واجب آفت که تحقیق یکی از این دو کافیت و اجتماع
 هر دو با هم لازم نیست مسند دهم شایع
 قطع اعضا و بعد است پس اگر بعضی از این اعضا
 قطع کنند و بعد از آن در زمانی یا در حال استقرار
 حیات او قطع باقی اعضا کنند آن حلال بود و الا
 حرام بود و بعضی گفتند اگر در حال عدم استقرار
 حیات او قطع آن باقی اعضا کنند آن حلال بود
 شیخ عبداللہ شہید قدس اللہ تعالیٰ عنہ گفته اند که اگر
 آن است که مذبح بدن کیفیت حرام بودند بلکه
 قطع بعضی از اعضا محل نیست و فتح آن در حالت
 عدم استقرار حیات و بچشم زنج مرده دارد و الا غیر
 و آن مخصوص ثبوت است و آن بدو طریق منظور است

یکی آنکه او را بخوابانند بوی کمر و سینه او بخواب
 قبله باشد و کفهای دستش را بر زمین بگذارد
 بر روی آن کلاه هر یک از دستهای او را از
 ناف تا سینه ببرد و بکاروی یا چیزی در
 کوی که در سینه او است بنزند و بگذارد تا
 هیز دوم آنکه او را پای راست بوی کمر و
 سینه او بخواب قبله باشد و هر دو دستش را
 بهمدیگر نزدیک کنند و بربندد یا یک دست
 او را از زمره بر دارند و ناف تا سینه بربندد
 چنانکه بدو پای یک دست ایستاده باشد آنکه در
 کوی که در سینه او است بکاروی یا چیزی
 نزند و بگذارد تا بوی کمر و سینه او بخواب
 شش از پنج در غریز مقتدر است مثل قابلیت
 غریز سلام احوال و تمیز و آهنگ بودن آلت
 غریز و حالت اختیار و استقبال قبله و قصد

غرض از این مضمون بسبب غرض حرکت با خروج خون
 معتدل و متعادل دوم در میان و میان آن که بدیع و
 غرض خلقت و آن ولد و مستطاب است
 اول آنکه ترکیب بهر که در شکم باشد بقدر ترکیب
 مادر است و در وقت اول آنکه خلقت او تمام باشد
 و تمام خلقت او است که موی و چشم و غیره پیدا
 کند دوم آنکه روح با و تعلق گرفته باشد پس اگر
 خلقت او تمام نشده باشد معلوم بود و اگر روح خلقت
 با و گرفته باشد روح آن واجب بود و چون روح آن
 نکند معلوم بود و بعضی گفتند که بعد از آن روح
 فاصله شکم او جدا می کنند و بجه او را بر می آورند
 و در زمان حیات او را در شکم زنده نگه داشته باشند
 و آن را روح می کنند و بعد از آن روح او را در شکم
 قدر الله و بعد از آن روح او را در شکم می کنند
 ترکیب بهر که در شکم مادر است چون خلقت او تمام

و بعد از آن روح او را در شکم
 زنده نگه داشته

شد باشد خواه روح با او تعلق گرفته و خواه نکرفته
باشد و اگر زندگی از شکم ما دور گردان آید و نما
حیات او کجاش فزع آن داشته باشد زرع او بجز
بود و اگر او زرع نکند معلوم بود و اگر نما آن
او کجاش آنداشته باشد اگر حیات او غیر مستقر
بود حلال بود و اگر حیات او مستقر بود در
استدکی حلیت بسبب آنکه چون زمان حیات
او کجاش فزع آن ندارد در حکم است او غیر مستقر
بود و هم مرتب بسبب آنکه اصحاب ما رضوان
اقدس صالی عنهم و طلقا گفته اند که چون چه زنده
از شکم ما دور گردان آید فزع آن واجب بود اگر چه
از فزع یقین داشت که حیات او غیر مستقر بود
آن معلوم بود و اگر حال مشتبه شود و بعد از
فزع نیز بدانند که حرکت دال بر حیات او کرده یا
خون معتدل از ورطه آن شود و صاحب شراثم

قد اراده روحه گفته که وجه قلب حرمت
او است برعلیت دوم آنکه در حالت زنج یا ر
کوشش از مذبح جدا کنند آن نجس و حلال بود
و اگر بعد از ذبح باشد پاک و حلال بود و بعضی
گفتند که اگر بعد از ذبح و پیش از عین شدن نجس
باشد بواسطه مبارکت روح باشد آن نجس و حرام
بود و از قول ضعیف است و اگر حال مشتبه
که آن پاره کردن در حالت زنج یا بعد از ذبح بود و بعضی
قلب حرمت است برعلیت چنانچه در مسئله
سابق مسطور سیور هر حیوانی بلکه ذبح یا غیر
بوی که مذکور شد متعذر باشد بسبب آنکه
و حی می کشند باشد یا در جاهی افتاده باشد
و بعد از آن حالت نیز یا بشیر روح سازند
و هلاک شود حلال بود و غنای آن حرمت در
عن زنج واقع شود و غنای در غیر محل زنج باشد

مستند محارم جائز است که در شخص بایک کار
 و امثال ذیج کشند و این بدو طریق مقصود است
 اول آنکه شخصی بمقتضای اعضا آن جبهه او را قطع
 کند و دیگری بعد از آن فاصله آن باقی اعضا
 قطع کند یکی اگر فاصله در میان در آید چنانکه حیات
 او غیر مستقر باشد آن جائز نبود و نتیجه درین حالت
 حرام بود سیم کوی سفید را مثلاً بعد از قطع
 اعضا آن جبهه او بی فاصله از آن جدا کنند اگر آن فصل
 حرام بود و بعضی گفتند که آن جبهه نیز حرام بود و اگر
 بسبب یزید کا و دیامه و انسیان باشند آن فصل
 و نتیجه بی خلاف حلال باشد مستند ششم
 اگر کوی سفید را از تناسل هر دو اگر پیش از آنکه
 حیات او غیر مستقر شود اعضا آن جبهه او را قطع
 کنند حلال بود و اگر بعد از آنکه حیات او غیر مستقر
 شود قطع کنند حرام بود و اگر حال مشتبه شود و

در صورتی که مستند دیگر را قطع کند
 دوم حکم میفرماید اعضا آن جبهه را
 قطع کنند و یزید کا

معلوم نباشد که آن قطع در حال استقرار حیات یا در
عدم استقرار حیات و بود و نبود در این شبهه است
نیز که اگر استحباب بقای حیاتش از انقضای حیات
اینکند و طریق احتیاط آنست که در چنین حالت
از خوردن گوشت اینچنین ذبحه اجتناب کند
والله تعالی اعلم مشهور هفتم مسقط است
که اگر ذبحه کوفته یا زنده باشد که در دست و پایش
پای او آبریزد و در پایش پای او آکثاره بکشد
و اگر چشم و موی او آید دست گیرند و اگر کار و
میش باشد چهار دست و پای او آید بر کند بکر
به بندند و دم او آکثاره بکشند و اگر از جنس
طیور باشد او را بدانند و بکشند و از پای او دست
پای برزند مشهور هشتم هر است پس است
کندن ذبحه پیش از حنك شدن او و بسبب مفا
رج و شیخ ابی جعفر طوسی عتراه علیه گفته که

زنده نیز تمام بود و حضرت شیخ ابوالقاسم در شرح
 و شرح حال القدر بر قواعد گفتند که این فصل
 مکر و هست مسئله نهم مکر و هست که کار
 را در کردن فقه از بالا از لایع اعضای ارجمند
 فریب نماند که کار در کردانند و قطع اعضا کنند
 و بعضی از علما و امارت ان الله عنهم گفتند
 که این فصل در است مسئله دهم پنج حیوان
 در شب و روز جمعه پیش از نماز مکر و هست
 مکر آنکه فریاد واقع شود و همچنین مکر و هست
 که حیوان را در راه بر حیوان دیگر مسیّر یا زخم
 هر کوشی که در پلاند مسلمانان میفریاد شدند
 حلال است و تخص از حال آن واجب نیست بلکه
 مستحب نیز باشد بل اگر کار کوشی با کوشی
 کشته دیار یاری یا در راهی یا خانه باشند
 اعلام بود الا بعد از علم بحلالی او فصل سیزده

در میان آنکه از زخمه حلاوت و حلال و مکروه و غیر مکروه
چیت است بدانکه طاعت و نماز و روزه و انفاق
کردند که هر است از زخمه و میوه و کوفتند یا کاف و بی
که بعد از پنج اصل پنج بیرون آید و چون قضیب
و خصیتان و سرکشی که در شکم و روده می باشد
اختلاف و تفاوت متنازه که آن جای بولست
و فرج و نهش و سیای چشم و مغز و لام و آن
مغزیت سفید که در میان مهر و پشت مکرر می
باشد و دورک زنده که از گردن تا در پشت و زان
الاشاج و آن اصول انکشاف است که متصرف ظاهر
کف دست و است و قدحها که چهار سعی و شبل
گویند و مهر و مغز و آن چیزیت مانند مغز و بی
که در میان مغز سر می باشد حضرت شیخ جمال الدین
بن مطهر جل علیه الله مهر در قواصم حکم حرمت
اینکه کند و ظاهر عبارت شیخ ابی عبدالله شهید

قدر آفة رفعة در هر دو بی نیز بشهر حرمت و است
 و کرده و گوشتهای دل و دك و پی مکر و هند و
 غیر آنها باشند حلال بود و غیر مکر و دك و کبچه استخوان
 یا خوف بود که در میان دل و کبچه باشد خائمه
 در میان آنکه حیوانات حرار در جات اضطرار بر مضطر
 میباح میشوند بعد آنکه آنچه پیش ازین مذکور شد از حلال
 و حلالی حیوانات مخصوص و حال اختیار است اما در جات
 اضطرار بر جمیع حیوانات حرام حتی سگ و خوک بر مضطر
 میباح میشوند و تحقیق کلام اقتضا از حال مضطر
 و قتل و جش آن آنچه بر مضطر میباح میشوند میکند
 مطلب اول مضطر آنست که اگر تناول تارک
 آنچه با و مضطر شد است نکند خوف و بیم فوت
 و تلف یا مرض داشته باشد یا بیم ماندن از هر
 بسبب ضعف یا وجود احتیاج بهر ای شایع
 هر از سوا یکی از وجود احتیاج بان و بیم اشتداد

و هر چه در شولای علاج دو قولست یکی آنکه موجب
 اضطرابند دوم آنکه موجب اضطراب نیستند و بعضی
 شیخ جمال الدین بن مطهر علی قدس الله روحه در
 قواعد گفته که اقربا نیست که موجب اضطرابند
 و چون کسی بسبب یکی از این امور مضطرب شود و خواه
 در مضطرب باشد و خواه در مضطرب نباشد ملاک
 میشود بر متناول حرامی که دفع اضطراب را باین طریق
 اگر خارج بر اقام عادل یا قاطع الطرق نباشد تفصیل
 که حد اینها مذکور خواهد شد و در مباح شدن
 عورات بر مضطربان که عاصی بر سفر باشند دو
 قولست یکی ایاحت دوم عدم ایاحت و چنانچه ملاک
 رضوان الله تعالی عنهم بر آنند که تا از ان معصیت
 قهر نمیکند بر عورات در حالت اضطراب مباح
 نمیشود و در توشه برداشتن از عورات دو قولست
 یکی جوان توشه برداشتن و دیگری عدم جوان توشه

شیخ جمال الدین مطهر علی قدس سره الله روحه در قواعد
 گفته که اگر چه جوایز قدس بر داشتند است اگر در
 حالت مضطر و بیکار و سگ و خوک مضطر و محتاج
 بان نباشد ان گوشت حرام را با و دهد و حق و
 موضوع از دست اندازد بود **مطلب دوم** بلکه
 بر مضطر خوردن آنقدر واجب است که منتهای آن
 و اگر سگی هلاک نشود و خوله سیر نشود و غول سیر
 و اگر بیهوش خوردن محتاج شود تا اندکی جان نماند
 و او جوایز احتیاج بان سیر خوردن واجب شود و غول
 که آنرا برای حفظ نفس خود و اگر از بولی نماند
 یا غرض دیگر غیر حفظ نفس خود و حرام بود **مطلب**
سوم در میان جنس مرغی که بر مضطر مباح
 میشوند بدانکه جمیع عواید بر مضطر مباح میشوند
 الا آنچه بقتل مصوم ^{بدن} الدم باشد یعنی کسی که بحسب
 شرع قریب قتل او مباح نباشد و اگر مضطر گوشتی

بر قاعده ایشان که با آن
 بود و او را احتیاج می

مرد مثلاً و عیال مرد و یا بدوئی است که گوشت
کوفته و سفند مرد و یا بخورد و اگر ماکول اللحم مرد و حیوان
آهو و غیر ماکول اللحم زن و یا بخورد و یا بد
غیر ماکول اللحم بکشد و بخورد و اگر هیچ چیز بدست
او نیاید جائز است که از گوشت دین خود ببرد و
بخورد جائز نیست شرعاً که از یران دیگری که شرعاً قتل
او مباح نباشد ببرد و بخورد و اگر کسی بد یا بدکسب
شرع قتل او مباح باشد آن گوشت را تناول کند
خواه کافر اصلی باشد خواه مرتد و اگر حصوی یا یلی
ترساق بد یا بد و دیگری که سب بیغیر حق الله
طیهر و مسلم یا سب یکی از ائمه چهار معصومین صلوات
الله علیهم کرده باشد بخورد گوشت سب کننده
اولی باشد آن گوشت آن حیوان و قتل او اگر چه بد
که بحسب اصل شرع حلال بوده یا بد و صاحبان
غائب باشد بقدر ضرورت از او بخورد و ضامن

یحمت آن باشد و اگر صاحب آن حاضر باشد و بخت
 فهو المظنون و اگر نباشد و بفروشد و قادر بر
 خریدن آن باشد بخرید و اگر نباشد و بفروشد
 و یا بفروشد و قادر بر خریدن آن نباشد از عذر
 بستاند بقدر ضرورت بخرد و اگر کان و غیر
 و قتال کند و صاحب آن بخرشده شود و بضر
 هیچ هیچ گاه و بخری نباشد و یا بخری با الله
 کسی مضطر شود و جمع عورات بر و مباح میشوند
 بلکه خودن آنها برای حفظ نفس و واجب شود
 و الله تعالی اعلم و قد نسخ الرضا فی سید الخیرین

در این کتاب
 از حضرت امام علی بن ابی طالب علیه السلام
 در بیان فضیلت و مناقب ائمه اطهار
 علیهم السلام و در بیان حقایق دینی
 و اخلاقی و در بیان اسرار الهی
 و در بیان حقایق کائنات
 و در بیان حقایق معنوی
 و در بیان حقایق علمی
 و در بیان حقایق سیاسی
 و در بیان حقایق اجتماعی
 و در بیان حقایق اقتصادی
 و در بیان حقایق فرهنگی
 و در بیان حقایق علمی
 و در بیان حقایق سیاسی
 و در بیان حقایق اجتماعی
 و در بیان حقایق اقتصادی
 و در بیان حقایق فرهنگی

